

حافظ شیرازی (شمس الدین محمد) سفری یا اسفاری بدین شهر انجسام داده و شاید برای زیارت یکی از اقطاب و مرشد صوفیه آمده که مقیم یزد بوده و ظن غالب اینست که آن مرشد عالی درجه شیخ دادا محمد بوده است که ذکر یاز او خواهد شد در هر حال خواه چه در چند غزل ذکر یزد کرده و از آن جمله در غزلی بنام زندان اسکندر چنین سروده

دل از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم (۱)
و بعد از خواه شعر ای دیگر هم یزد را بعنوان زندان اسکندر یاد کرده اند چنانکه شوکت یزدی هم گفته است

(شوکت که زندان سکندر شده محبوس)

اکنون نظری بمضمون کتب تاریخ یزد بآید که بر اثر شهرت این شهر زندان اسکندر چگونه بنای شهر را بدین گونه بیان کرده اند چون اسکندر با یران تاخت و قسمتی از کشور را قبضه نمود در فارس خبری باو رسید که گویا در شهری شهزاده از دودۀ کی سرطغان برداشته گروهی را گرد خود گرد کرده عزم رزم دارد تا ملک موروث را از اسکندر فیلقوس باز ستاند و او را از کشور براند اسکندر ازین خبر برآشفته و با سپاهی گران رو بر آه ری نهاد مگر شاهزاده کیانی تاب ستیزنداشت و رو بگریز گذاشت و بالاخره سران سپاهش که همگی سران و سروران ملک بودند بدست اسکندر اسیر شدند و اسکندر خواست همه را عرضه شمشیر سازد و دودمان کیان را براندازد ولی ارسطو او را منع کرده گفت کشتن بزکان فرخنده نباشد و اگر از ایشان ایمن نیستی آنها را در بند کن تا از دغدغه برهی پس اسکندر ایشان را در بند کرده به همراه خود میبرد تا بسرزمینی رسید که اکنون شهر یزد است آنجا را از مینی و سیع یافت از سه

۱- مرادش از زندان سکندر یزد و از ملک سلیمان شهر است و خواه در جای دیگر میگوید شاه هر روز میاید و بی سخن صد لطف کرد شاه یزد میاید و مدحش کنیم و هیچم نداد

طرف بکوه نزدیک و از یکطرف صحرای ریکزار و جلگه وسیع و هوایش معتدل و سالم از مشاهده آن زمین بنشاط آمد و ارسطو را گفت چگونه می بینی تا در اینجا شهری بسازیم؟ ارسطو مشتی خاک برگرفته گفت چون ریکزار است موافقت در آن نباشد و شهر را نشاید ولی برای زندان مناسب است که بندیان در آن موافقت نکنند و فساد می تراید (!) لهذا معماران طلبید و دستور قلعه و حصاری داده گودالی وسیع بزمین فرو بردند و جوانب آن را بدیوارهای بلند استوار کرده بندیان را در آنجا منزل دادند و اسکندر کوچ کرده با سپاه خود بخراسان رفت و بعداً نگهبانان که بر بندیان گماشته بودند در صدداجرای قناتی برآمدند و با زندانیان دستیار شده قنات را جاری کردند و ساختنهای دیگر ساز دادند و متدرجاً آبادی کوچکی پدید شد و بعد بمرور زمان بزرگ شد تا دوران یزدگرد که شهری معتبر در اینجا بنا شد (انتهی)

این بود خلاصه و مفهوم آنچه از سه کتاب تاریخ یزد بعد از حذف زوائد بسیار و افسانه های بیشمار از قبیل معجزات اسکندر! (آنها بنام اسکندر ذوالقرنین) و نبوت او و یار وجود دریا اندکی پیش از آن تاریخ در این سرزمین و مانند این افسانه ها که همه را گذاشته ام جزئی از گزارش بنای یزد را بدانگونه که نوشته اند استخراج کردیم اما شخص متبع میباید که اینگونه اقوال اعتماد را نشاید و تنها چیزیکه ممکن الوقوع است ایجاد و انشاء محوطه بنام زندان اسکندر در بیرون شهر قدیم ایساتیس که اینک در درون شهر یزد محلی بدین نام نشان میدهد آنها بدست ما مورخین اسکندر و امراء نه حضور خودش و اکنون چگونه آن پس از بیانات ادله حذف و سستی گفتار بالا از کتب سه گانه در شرف بیانات است.

مقدمتاً باید گفت گذشته از اینکه مورخین یزد در شرح حال

اسکندر لغزش آورده اسکندر یونانی پسر فلیپ را اسکندر ذوالقرنین
 پنداشته و هر چه را در هر خبر و حدیث و تفسیر راجع با و دیده داخل در
 تاریخ جهانگیری اسکندر کرده اند بملاوه در نام حکیمی هم که ملازم او بوده
 اشتباه دیگر نموده و در خط سیر اسکندر نیز اشتباه کرده و برخلاف تواریخ
 مشهوره سخن رانده اند زیرا خط سیر اسکندر بطوریکه در تاریخ باستان
 و دیگر تواریخ تعیین شده هنگام رفتن بخراسان از فارس بهمدان بوده
 و از آنجا بری (طهران) و از روی بخراسان و در بازگشت از هند هم از
 راه سیستان و بلوچستان و مکران و کرمان گذشته و بیازارگاد (مشهد مرغاب)
 رفته و از آنجا بیابان (بین النهرین) و در بابل تب کرده و مرده و در
 نتیجه اسکندر نه در رفتن بخراسان نه برگشتن بخطه یزدو ارد نشده حتی
 ذکر ابرقوه هم که در آن زمان شهر معظمی بوده در مسیر اسکندر نیست
 تا گفته شود آمدن با ابرقوه مستلزم ورود باین سرزمین است اما در باره
 ارسطو گذشته از اینکه مشق از خاک زمین را گرفتن و نسبت نفاق بان
 دادن کار و گفتار حکیمی چون ارسطو نیست اصلاً همراه بودن ارسطو
 در سفرهای اسکندر مشکوک است بلکه از برخی مضامین برمیآید که
 ارسطو همراه نبوده و مکاتبه بین ایشان بوده است و بدیهی است که وجود
 مکاتبه مستلزم تفیصاحبه است بو بژه آنکه در یاره رسائل نام حکیمی
 که همراه اسکندر بوده کنت کورس تعیین شده (۱) و بعضی هم عقیده داشته اند
 که خواهرزاده ارسطو ملازم اسکندر بوده بهر حال در هیچ تاریخی
 دیده نشده که ارسطو را هم سفر اسکندر نوشته باشند

شیخ بهاء الدین محمد عاملی در کشکول چنین مینویسد (ص ۳۳۵)
**لما ملک الاسکندر بلاد فارس کتب الی ارسطو انی قد وترت جمیع من فی
 المشرق والغرب و خشیت ان یتفقوا بعودی علی قصد بلادی و اذی قومی و**

۱- نام کنت کورس در کتاب گنج دانش با شرح ملازم او رکاب اسکندر را موجود است

قد همت علی اولاد من بقی من الملوک والاحتهم آبا نهم انلا یكون لهم
 رأس یجتمعون الیه : فکتب الیه انک ان قتلتهم افضی الی الملك الی السئلة
 والانزال والسئلة اذا ملکوا طفوا وبعوا وما یخشی منهم اکثر والرأی ان
 تملك کلامن اولاد الملوک نورة ليقوم کل منهم فی وجه الآخر ویشغل
 بعضهم ببعض فلا یتفرغون فتقسم الاسکندر البلاد علی ملوک الطوائف (انتهی)

از این بیان بخوبی معلوم میشود که ارسطو همراه بوده که اسکندر
 با نوشته و خبر داده است که من در شرق و غرب مردم را بیچاره کردم
 و در فشار افکندم و بالاخره راجع بشاهزادگان کتباً از او رأی خواسته
 و ارسطو وی را از کشتن آنها منع کرده و آنچه از همه این مضامین مطلوبست
 عدم مصاحبت ارسطوست (۱) و چون جزء جزء آن تاریخ یعنی تاریخ اسکندر
 و نزد وزندانش متزلزل شد بر کل آنها اعتماد نیست زیرا کل از جزء تشکیل میشود
 و لی نظر باینکه در تاریخ پهلوی که گفتیم بزبان اردو ترجمه شده در بعضی
 موجود است و جو زندانی را در یزد از طرف اسکندر قفسداد نموده و
 شعرای ما هم نمیتوان گفت این لفظ و لقب را جعل کرده اند برای یزد و
 بعلاوه گفتیم کودالی هست که اگرچه تقریباً بایر شده و داخل خانها گشته
 و لی حول و حوش آن با اندک اثری از بقیه آن بنام زندان سکندر خوانده
 میشود لهذا حقیقت آن قضیه تقریباً چنین است که همی دون نگاشته میشود

(قضیه زندان اسکندر)

چون اسکندر از قتل شاهزادگان کیانی منصرف شد و مصمم بر آن
 گشت که ایشانرا در نقطه دور از مرکز سیاست زندان کند بقولی بنا بر رأی
 رجال دولت و سرهنگان خودش که وضعیت هر نقطه را میشناختند و بنا

۱- ارسطو تا یکسال بعد از مرگ اسکندر زنده بوده زیرا اسکندر در جوانی بسال ۳۲۳ قبل
 از میلاد و ارسطو در پیری بسال ۳۲۲ وفات کرده

بر قول دیگر بدار خواست خود شاهزادگان که این سرزمین را زمین مقدس و عبادتگاه نیاکان خود می‌شناختند مقرر شد که بدینصوب گسیلشان دارند و در اینجا بتوقیف مجرد موقوف باشند تا اسکندر بفراغت بال بار سفر دهند را بر بندد و از اندیشه ایران آسوده باشد از اینرو شاهزادگان ایرانی را بشاری از مأمورین یونانی سپردند و آنها را بدین سرزمین آورده در اینجا زندانی ساختند و بندیان را در آنجا زندان کردند ولی مسلماً مدت محبوسیت آنها کوتاه بوده زیرا زبان تواریخ ناطق است که سواران اسکندر در هند اظهار خستگی کرده دم از طغیان زدند و گفتند تا کی انسان میتواند در غربت و جنگ و جدال عمر بگذراند و از اینرو اسکندر بزودی از سفر هند برگشت و بمنتهی الیه مقصود خود نرسیده باز با ایران آمد و چنانکه ذکر شد از ایران بیابل رفته در آنجا بمرد

پس مدت زندان شاهزادگان یکسال و نیم و منتهی دو سال بیشتر نبوده و با فرض اینکه اثری از شهر ایساتیس هم باقی نبوده باز مردم بسیاری در این اقطار در مزارع و دهات زندگی میکردند و پس از فوت اسکندر و نجات شاهزادگان خود بخود متوجه این نقطه شده آبادی شهر را مباحثت کرده و شهر کوچکی یادیه بزرگی آغاز نموده اند تا پس از چند قرن که خواهیم دانست چگونه نقشه شهر بنام یزد کشیده شده و در آن برزخ گاهی این نقطه را زندان اسکندر و گاهی شهر کشته میگفته اند

* کت و کته *

اما شهرت این سرزمین بنام کت و کته مسلم است حتی قریه هم هنوز و صل بیزد کنونی است بنام کثنویه که در نوشتجات قدیم با ثاء مثلثه بوده و اکنون با سین نویسند (کثنویه) یا قوت حموی هم در معجم البلدان در وصف میتد بشرحی که بعداً بیاید مینویسد (وین میبد و کت مدینه یزد عشرة فراسخ)

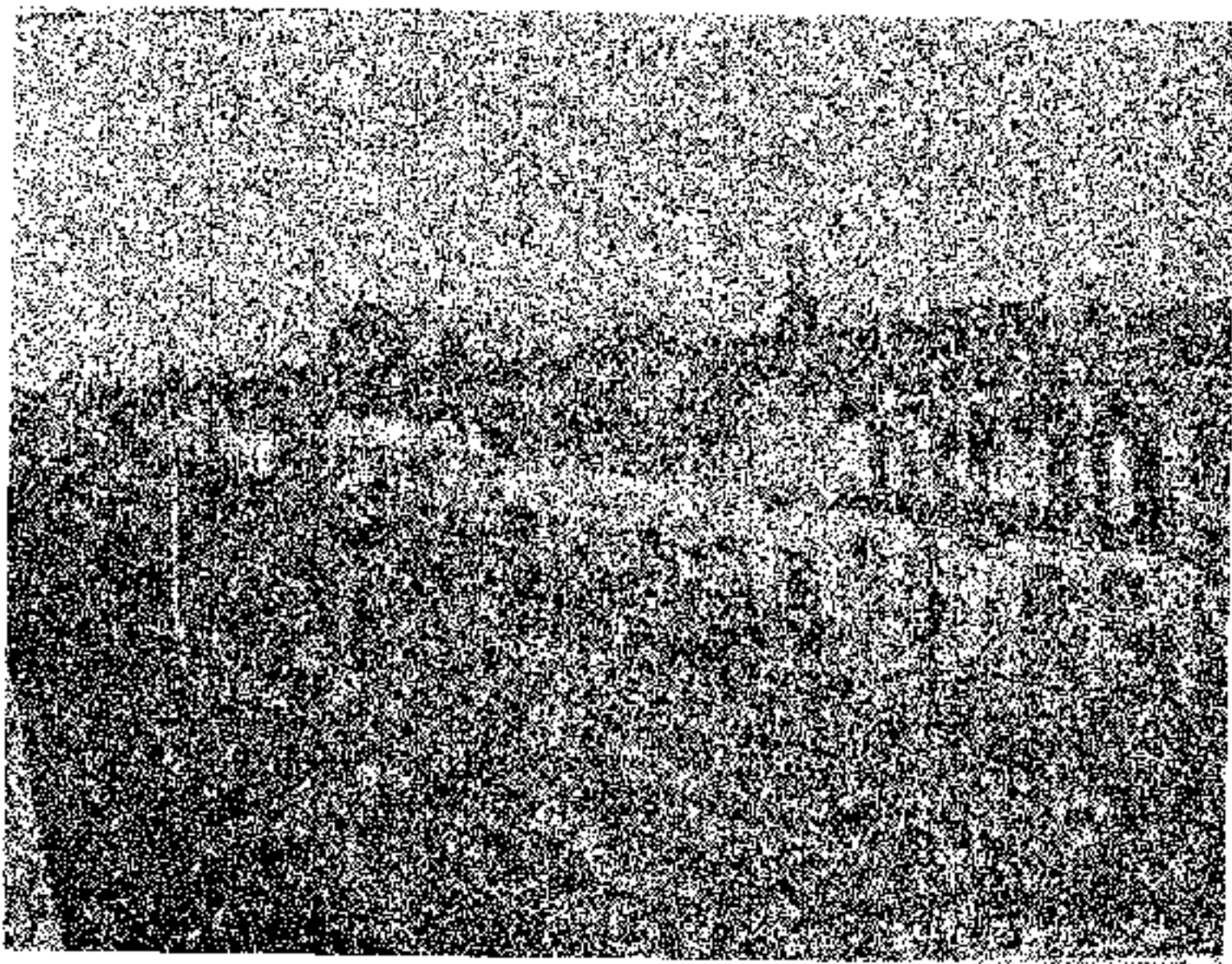
اما در معنی کث و کثنه مؤلف تاریخ جدید گفتاری دارد مبنی بر اینکه کثنه لفظی است یونانی بمعنی زندان ممکن است این تعبیر هم فرع همان نظر باشد که اصل بنا را از اسکندر میدانسته و زندان اسکندر را نخستین بنای یزد می پنداشته از این رو نام کث و کثنه را هم یونانی و بمعنی زندان گرفته و حال آنکه کث و کثنه در فارسی باستانی موجود و همیدون بین اهالی دهات بویژه مردم نائین متداول و معمول است و آن بمعنی کوچک است و متناقض آن مٹ و مٹه بمعنی بزرگ است مردم نائین و اطراف آن و بعضی دهات بلوک میگویند از کث و مٹ یا از کثنه و مٹه یعنی از کوچک و بزرگ بنسأ بر این با فرض اینکه کثنه در یونان بمعنی زندان باشد در ایران بمعنی کوچک است و خیلی مناسبت دارد که بگوئیم در برزخ بین دو شهر بزرگ (ایساتیس و یزد) اینجا بشهر کثنه مشهور بوده یعنی شهر کوچک و الله اعلم بحقائق الامور

✽ بند سوم ✽

✽ یزد و دوزید گرد پس از اردشیر بابکان ✽

شهر یزدی که امر وز بتخمین مسکن شصت هزار نفر جمعیت است بانی اولیه اش یزدگرد نخست بوده این قول بقدری مشهور است و در کتب تاریخ هم بطور تسلیم مذکور که اگر قول دیگری ذکر شود بر گوشها گران میآید زیرا نام یزد و یزدگرد در اذهان گویا جزء لاینفک از یکدیگر شمرده شده و ما هم همان گفتار را با حذف زوائد نقل خواهیم کرد ولی نمیتوانیم ناگفته بگذاریم که قول غیر مشهور دیگری هم هست و آن نقل از همان تاریخ پهلویست که گویا بانی نخستین یزد اردشیر بابکان سر سلسله ساسانیان باشد و دوزیدگرد هر یک از پی دیگری بانی کوشک و کاخ و دیه و قناتی بوده اند و ساخته های اردشیر را تکمیل نموده اند؛ اصحاب تتبع دانند و بر آنند که گاهی يك قول ضعیف و غیر مشهور ممکن است بر اقوال مشهوره چیره شود و موجب اقناع گردد و از آن قبیل است همین قول ضعیف زیرا اردشیر

از هر جهت اولی و انبساط است بنای شهری مقدس که سالها بفرخی شهره بوده و حوادث روزگار آنرا ویران نموده چه آن شهریار عالی تبار بقدری با بادی کشور مایل بود و باندازه همت بر ترقی ایران میگماشت که نامش در همه تواریخ بدین سمت ثبت است و این یکفأ عده طبیعی هم هست که پادشاه سر سلسله پیشتر با بادی کشور دلبستگی دارد و همت میگمارد تا آنکه تخت و تاج را بوراثت گرفته و پروای اینگونه امور ندارند



قسمتی از شهر یزد حاضر

بویژه اینکه اردشیر شهر دیگری هم در بیست فرسخی یزد که منتهی الیه خاک یزد است ساخته و آن شهر با بک است که تاریخ بنیادش با بنای یزد بهم نزدیک بوده معینا نظر باینکه شرح و بسطی در این خصوص در دست نیست این سخن را بهمین پایه میگناریم و کارهای یزد گردان را بدانگونه که در تاریخ است نقل میکنیم زیرا منافات ندارد که بنا از اردشیر باشد و اقدامات یزد گردان هم بجای خود محرز باشد اکنون میپردازیم بمعنی لغت یزد و سپس بکارهای یزد گردان

﴿ لغت یزد ﴾

شاید لغت یزد بیشتر سبب شده باشد که نام یزدگرد در بنای آن مقدم بر نام اردشیر گشته ولی بر ماست که دقت در معنی این لغت کرده بدانیم که یزد و یزدگرد انفکاک ناپذیر از هم نیستند یزد لغتی است مستقل که یزدان و ایزد هم از آن اشتقاق یافته یزد بمعنی پاک و مقدس و فرخنده و مبارک و در خور آفرین (لایق تحسین) آمده و ذات خدا هم بدین نام نامیده شده یزد یعنی آفریننده خوبیها و پاکیزدات هم از کلمه یزد گرفته با ضافه الف و نون نسبت (یزدان یعنی منسوب بیزد - خدای منسوب بخوبی و پاکی و تحسین) و ایزد هم همانست بناء بر اینکه همزه در اول کلماتی چند از لغات فارسی زیاد میکرده اند برای تأکید و تشبیه اما یزدگرد بر خلاف اینکه برخی پنداشته اند مانند دارا بگرد است یعنی (گرد) معنی آباد شده را دارد بر قیاس اینکه دارا بگرد آباد شده دارا ب است (گرد) در یزدگرد آن معنی را نمیدهد و مناسب هم نیست زیرا آن معنی برای شهری بوده مناسب است ولی برای شخص مناسب نیست بلکه بموجب آنچه از کتب فارسیان باستانی استخراج شده یزدگرد در اصل (یزد کرت) یعنی داده خدائی است چنانکه در همین زمان هم خدا داد نام میگذارند و یزدگرد عیناً بمعنی خدا داد است ازین مقدمه مراد این نتیجه است که شهر یزد بمعنی شهر یزدگرد نیست بلکه بمعنی شهر خدا، شهر مقدس، شهری که در خور آفرین است (لایق تحسین) آمده و این نام هر کس بر این شهر نهاده باشد ازین راه بوده که شهر باستان ویران شده این سمت را داشته لذا این سمت را منظور و محفوظ داشته اند و با نام تازه تری آنرا نامیده اند ولی مانعی ندارد که پس از بنیاد شدن آن هر يك از یزدگردان آنرا با نام خود موافق دیده و همت بر بنای آن گماشته باشند و این معنی از همان کتب سه گانه هم در قسمت یزدگرد دوم بخوبی مفهوم میشود

و عنقریب بذکر آن خواهم رسید که چگونه یزدگرد دوم برای تکمیل بنای یزدگرد اول آمده و شکفت نباشد که یزدگرد اول هم برای تکمیل بنای اردشیری در این سرزمین اقداماتی کرده باشد

﴿ یزدگرد اول ﴾

آورده اند که چون نرسی از کرسی زندگی فرود آمده چهار نفر ابدرو دگفت یزدگرد نخست که برادرزاده او بود در کرمان حکومت داشت و از این رو او را کرمانشاه می‌گفتند بجای نرسی بر کرسی شهریار نشست و از آغاز بنای عدل و داد همدولگی پس از چهار سال حالش بگرددید و از داد بستم گرانید چشمها بر کند و جسمها بخساک هلاک افکند زبانه از قفا بر کشید و دست و شکمها برید و درید و بی گناهانی چند را بکشت چند آنکه خودش بزه کار (گناه کار) نامیده شد مردم از جورش بستوه آمدند و از دورش بگرد کوه‌ها گشتند و راه صحرا در نوشتند چون پسرش بهرام بزرگ شد صناید عجم صواب دیدند که پسر را از پدر دور دارند تا خوی وی نگیرد لهذا او را بنعمان سلطان حیره سپردند (۱) و برخی را عقیدت تست که ستاره شناسان شرط بقای حیات و اقتدار او را چنین تشخیص داده بودند که باید در بلاد عرب زیست نماید و نعمان قصر (خوردنگاه) خورنق بنام او ساخت و یزدگرد همچنان در ایران بر سمند استبداد سوار بود و دوره ستمش دیر پائید تا آنکه بمرض رعاف مبتلی شد و یزدگان از علاجش درماندند و دستوران ویرا بنذر هائی رهبر شدند که از آن جمله بود تریک استبداد و بیداد و ساختن شهری بنام یزدان و یزدان را گفت که در طوس چشمه موجود است که آبش داروی رعاف است (خون دماغ)

۱ - در اینکه بهرام در بلاد عربستان بزرگ و تربیت شده شبهه نیست ولی در موجدات آن گویگو

زیاد است و ما را مجال شرح و تفصیل نیست

ولی او از سفر طوس گریزان بود که، وقتی منجمی بدو گفته بود از طوس
 بپرهیز که اجلت در آنجاست با وجود این رای یزشک بر گفته منجم پیشی
 گرفت و بر سفر طوس تن در داده حرکت کرد چون بسرزمین یزد رسید
 نشاطی یافت و مرضش را اندک خفتی رسید از این رو وفای نذر را بنظر آورده
 معماران و ایاره گیران (مهندسان) طلبید و طرح شهری در این سرزمین
 ریخت و گل کاران را بکار گماشته خود بطوس رفت و بر سر چشمه معهود
 فرود آمده در اندک زمانی مرضش و رفع شد ولی سخن ستاره شناسان راست
 آمد که یزدگر دیس از بهبودی بلگداسب دیوانه رخت از جهان بر بست
 و هنوز شهر یزد تمام نشده بود که خبر مرگ او رسیده کارکنان دست از
 کار کشیدند (این بود خلاصه عتیده مورخین یزد) و چنین مفهوم است که یزد کنونی
 در قرن سوم میلادی بنا شده و در قرن پنجم بمباشرت یزدگرد دوم و
 فرزندش فیروز با تمام رسیده و گزارش آنهم بدین گونه است

یزدگرد دوم

یزدگرد دوم فرزند بهرام گورد در حیات پدر شهر یزد را تمام
 کرده بدینگونه که چون بهرام پس از کشمکشهای زیادی که در کتب
 تواریخ مذکور است تاج را از بین دو شیر درنده ربوده و بر سر نهاد
 و بر مقر سلطنت نشست بعد از چندی فرزندان خود را که بنام پدر خویش
 یزدگرد نامیده بود بیزد فرستاد و اعتباری باو داد که ساخته دست پدر را
 تمام کند و چنین مفهوم است که نزدیک سی سال شهر بحال نامی مانده
 بوده است چون یزدگرد دوم از طیسفون بیزد آمد کار یزهاروان ساخت
 و کوشکها و کاخها بر افراخت و بیدر نوشت که جمعیت یزد اندک است
 لهذا پدرش بهرام فرمان داد که مردم اطراف را کوچانده بیزد آورد
 و یزدگرد بفرمان او از هر سو جمعیتی در یزدگرد کرده همه را خانه و سرما به

داد و در اینجا بکار گماشت و برخی را با احداث قنات و ادا داشت از جمله قناتها نیکه با تفاق اقوال در دوره یزدگرد دوم احداث شده سه قنات است ۱- یزدآباد ۲- ده آباد ۳- بار دین که در این زمان با رچین تلفظ کنند و نویسند هم اکنون این سه قنات آباد و مستفاد است و زبان تاریخ در تمام قرون اسلامی از آنها سخن رانده است

آخرین بنای یزدگرد دوم بنام پسرش فیروز

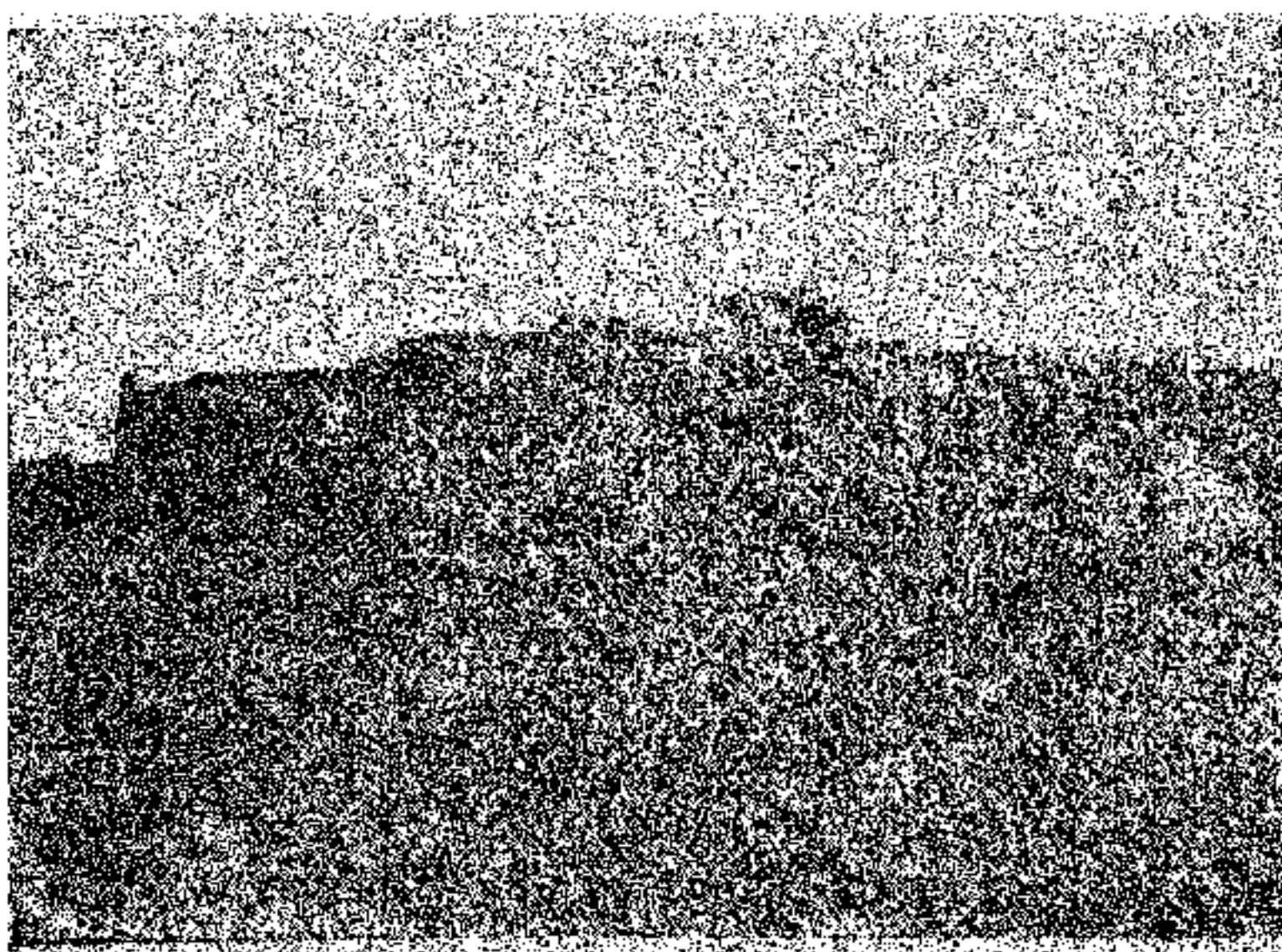
دو فیروز آباد در یزد است یکی در جوار مید و دیگری در جنب مجومرد که در قدمت آنها شبهه نیست و مورخین ماهر دور ساخته دست یزدگرد دوم دانسته اند که بنام پسرش فیروز نامیده و نام فیروز را که گویند در ریک فیروز تر دیک شهر یزد متولد شده با فضیله جنگ بهرام با خاقان ترکستان و غلبه بر او و تطبیق داده بدینگونه روایت کرده اند که چون پادشاهی بهرام پایه گرفت شاهزادگانی که با او مشاجرت ورزیده بودند با چند تن از بدخواهان بهرام که از نخست پادشاهی او تن نمیدادند همدست شده بیک و نامه نزد خاقان ترک فرستادند و او را بر حمله با بران تشویق کردند خاقان از آن نامه و پیام شادمان گشته بی اندیشه عاقبت سپاهی ساخته از ماوراءالنهر حرکت کرده از نهر جیحون گذشت و بخراسان رسیده شهر را بی ترحمی متصرف شد و خرگاه در مرو زده بصدور فرمان و تحصیل مال دیوان پرداخت چون این خبر در طیسفون بهرام رسید لشکری گران از استخر عبور داده خود با سید سوار زبده راه بیراهه گرفت و جاسوسان خود را بمر و فرستاد تا از حرکت و سکون خاقان خبر گیرند و او را مطلع سازند بطوریکه در سایر تواریخ هم بجزئی اختلافی مذکور است بهرام با سواران زبده خود پس از دو ماه کوه و دشت پیمایی بدر مرو رسید و در حالیکه خاقان غافل از او ضاع مانده با اطمینان خاطر نشسته بود و

خود را مالک خراسان پنداشته سواران را بطلب مالیات و دیگر تصرفات با طرف فرستاده بود ناگهان بشبیخون بهرام دچار گشت گویند بهرام با سید سوار خود چنان ولواه در شهر انداختند که هر کس تصور میکرد ده بیست هزار سپاه رسیده است زیرا قوطیهای مسی و حلبی از پوست تعبیه کرده پیراز ریک بر قریوس زین آویخته بودند که هنگام تاخت اسبها صداهای مهیبی از آنها بگوش میرسید مجلا شبانه شهر مرورا متصرف شده جمعی را کشتند و جمعی را اسیر کردند و خاقان را دستگیر نموده فتح نامه با طرف فرستادند در آن موقع یزدگرد در یزد مشغول کارهای خود بود هنوز خبر فتح بهرام نرسیده بود که سپاهیانش بیزدر رسیدند و یزدگرد را ترسانیدند و گفتند قدرت گریخته و خراسان را بخاقان گذاشته و بیم آنست که ترکان بدینصوب آیند و شما را نیز خطری رسد بهتر آنست که بکرمان یا اصفهان نقل مکان کنید تا خبر درستی بدست آید مجلا جوان ناآزموده چنان مرغوب شد که همان شب از یزد بکرمان خارج شهر خیمه بیرون زد قضا را از نشا حمله بود و در ریکزار در دزه گرفته یزدگرد ناچار شد که در آنجا فرو آید حالی چادر و خیمه زد همه شب را یزدگرد در تاب و تب و شکفت و عجب گزرا نید با جمله این قضیه کشید بروز دیگر و پریشانی خاطر شاهزاده بمنتهای درجه رسیده بود که ناگهان پیکی از مرورسید و فتحنامه بهرام را رسانید و هنوز نامه ناخوانده بود که ماما از چادر برآمده مزدگانی طلبید که بانو پسری ماه منظر آورده یزدگرد از شادی سر از پانشناخته بدرون خیمه دوید و پسر را بوسید و فوری بیرون شده فرمان کوچ داد برای بازگشت بیسزد و در همان روز جشنی برپا کرده سرهنگان لشکر و سپاهیان پدر بلکه همه مردم آن بوم و بررا اطعام و اکرام نمود و ریکزار تا مرده را ریک فیروزی و پسر نوزاد را فیروز نام نهاد و پس از چندی بنام فرزند خود در آبادی بناء کرده یکی در میسد که مونسوم بنیروز آباد

میباشد و دیگری فیروز آباد محمود که همیدون هر دو از دهات خوب
و آبادیزد است

☆ (کاخهای بلاسگرد و برادران و دررز) ☆

بعد از آنکه بهرام در شکار گوری جان بداد و خود شکار گور
گردید پسرش یزدگرد بجای پدر نشست و فیروز نامبرده را وایعهد خود ساخت
و پسر دیگری داشت که او را بلاش نامیده بود چون بحد ر شد رسید
یزدگرد یزدرا با و و برادرش فیروز بخشید و هر دو در این سرزمین



قاعه اسدان در یزد

بسا ختمانهائی پرداخته کاخهائی برافراختند از آنجمله سه کاخ بلند پایه
ساز دادند که یکی بلاسگرد نامیده شده که در یزد با سین تلفظ میشود (بلاسگرد)
و دیگری کاخ برادران و سومین دررز و در این زمان چیزی از آن
کاخها برجا نماند مگر بلاسگرد که در قرون اسلامی تغییر اسم داده عربی

مآبان آنرا ابو العسا کر نامیده اند قول دیگری هم در تاریخ هست که گویا این سه کاخ را خود یزدگرد ساخته و بفرزندان خود بخشیده و دوفیروز آبا در افریروز بنام خود ساخته در هر صورت آنها از بناهای یزدگرد دوم و پسران او است مینویسند پسران یزدگرد باج و خراج یزدرا تعیین کرده عایدات یزدرا بکمال یکانگی برادرانه قسمت میکردند و در بکفر سنگی یزد قلعه و کوتوالانی داشتند که نگهبان صندوق مالیه بوده عایدات نزد ایشان گردواند و خسته میشد و در زمان حاضر آن قلعه ویران بقلعه اسدان نامیده میشود و زردشتیان بزبانت آن میروند ولی نزد مسلمان بقلعه قهار بازان مشهور است و گویند در عهد قدیم دزده برادران نام داشته بسبب اینکه یزدگرد دده پسر داشته و هر يك بنوبه خود از خزانه که در آن دز بوده بهره میبرده اند و آن نزد يك بحسن آباد جدید و مریم آباد قدیم است و نیز در تاریخ ذکر باغستانی هست که بلاس بنام خود ساخته بوده و بلاس آباد نام داشته و آتشکده در جوار آن ساخته بوده که اکنون از باغستانش اثری نیست ولی ممکن است آتشگاه کهنه که زردشتیان در بیرون شهر دارند همان آتشکده بلاس باشد

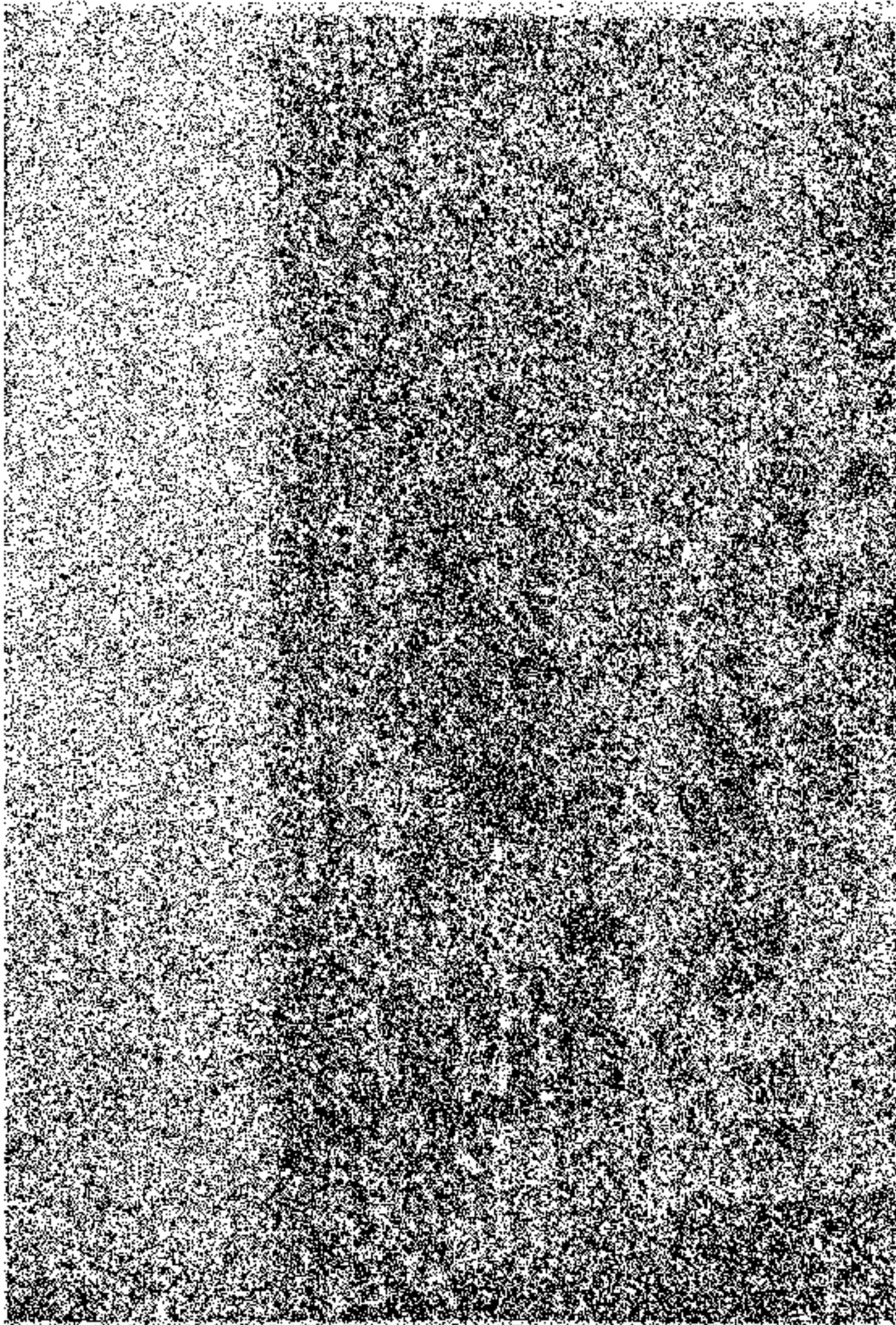
بند چهارم

ابنیه اتباع کیان و ساسان در توابع یزد

در خاک یزد دهات و قصباتی موجود است که بگواهی تاریخ و تطابق نامهای بناء و بانی وابسته است با دیوار کیان و ساسان مانند میبد بیده، مهریگرد (مهریز) فیروز آباد، مهرگرد (مهرجرد) هفتاد، اشکذر هر میز، بار دین، ده گبران، زارچ، تفت، شهر با بک، توران پشت، یزد آباد ده آباد و نظیر آنها. در اینکه آنگونه آبادیها پیش از اسلام آباد شده شبهه نیست

میلید

نخستین قصبه مهمی که در ده فرسخی یزد است میلید است که بموجب
نص تواریخ و قتی ایالت مهمی بوده و حتی برخی آنرا قدیمتر از یزد دانند



دورنمای قصبه میلید

(ولی یزد دگر دی نه ایستیس باستانی) صاحب معجم البلدان گوید
(میلید بالفتح ثم السكون وضم الباء الموحده و ذال معجمه بلدة من نواحی
اصبهان بها حصن حصین و قیل انها من نواحی یزد... و قال الاصلی و

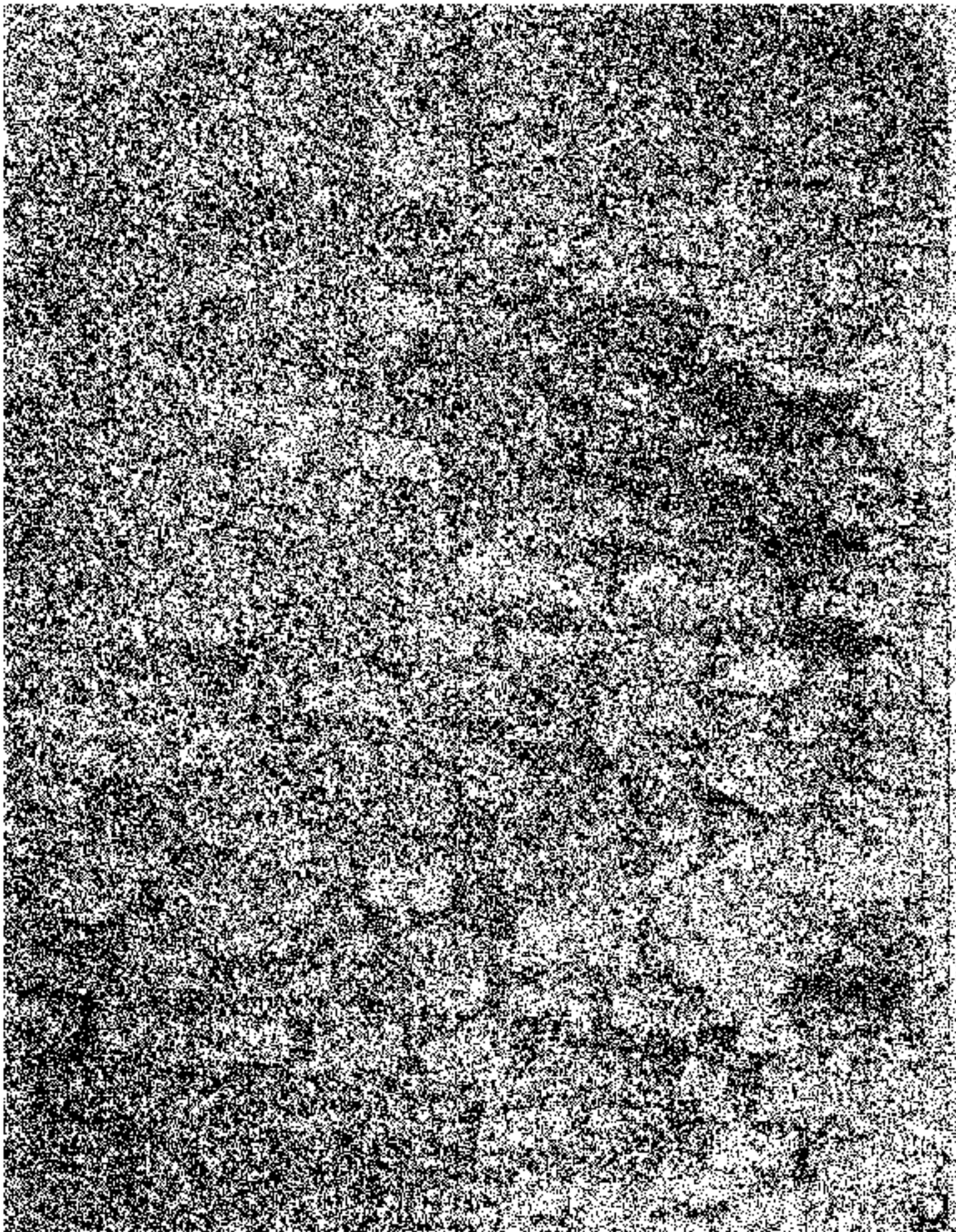
من نواحی کوره اصطخر میبد فهی علی هذا من نواحی فارس) انتهى

اگر چه در این تعریف نوعی از تزلزل و لغزش موجود است که تابعه یزد را بد و نقطه متخالف (اصفهان و فارس) نسبت داده ولی در هر حال دلالت بر اهمیت آن دارد که آنرا بلد (شهر) نامیده و قلعه اش را مهم شمرده و بی شک در قدیم اعتبار و اهمیت آن بمراتب بیش از قرون اخیر بوده است

اما مورخین یزد در خصوص بنای میبد مینویسند که سه نفر از سرهنگان یزد گرد دوم ما مور شدند هر یک قنات و قریه احداث کنند یکی را نام میبد بود و میبد را بنام خود احداث نمود دیگر را نام بید بود و قریه بیده را ساخت و دیگری را عقد نام بود و عقدا را ایجاد و انشاء کرد و صاحب تاریخ جدید هر سه اسم را با (ار) ذکر کرده (میبد ار) بید ار) نگارنده را عقیده این است که این هر دو قول غلط است خاصه با (ار) و بلا لاخص کلمه عقدا که عربی است آنرا نامی مانند میبد و بید دانستن و اسم سرهنگ یزد گرد شناختن و مخصوصاً با قول دیگری که در خصوص عقدا است و بصحت نزد یکتا و در شرف ذکر است تزلزل انقول ثابت است و چون در اسامی بانیان خدشه پدید شد در تاریخ بنا هم تزلزل دیده میشود و قرائین بلکه نصوص عدیده داریم که میبد خیلی از زمان یزد گرد قدیمتر بوده و از خشتهای قاعه هم معلوم است زیرا خشتهای ئیکه در عکس زبردیده میشود از سیستم خشتهای قلعه طبرک اصفهان است که سیاحان اروپا آنها را متعلق بدوره کیان دانسته اند و خود نگارنده در قلعه میبد خشتهها را اندازه گرفته هر خشتی درست معادل هشت خشت این زمان است و گل آنرا طوری ورزیده اند که بمراتب از آجر پخته محکمتر است و حتی سوهان بسهوات بر آن کارگر نیست

تنها سخنی که ممکن القبول است نام میبد و بید است یعنی ممکن است بانی میبد شخصی میبد نام بوده میابد یعنی می دار (شهر بتدار) چنانکه سپهبد

معنی سپهدار است و بیدم در اسامی فارسیان باستان بوده ولی معلوم
 نمیدارد که آن میبد و بید که بیده و میبد را احداث کرده اند از سر هنگام
 بر دگر باشند بلکه ممکن است از سر هنگام فریدون باشند یا دیگری
 و نیز قول دیگری را در تاریخ جفری و پیروانش می بینیم چکه با قول



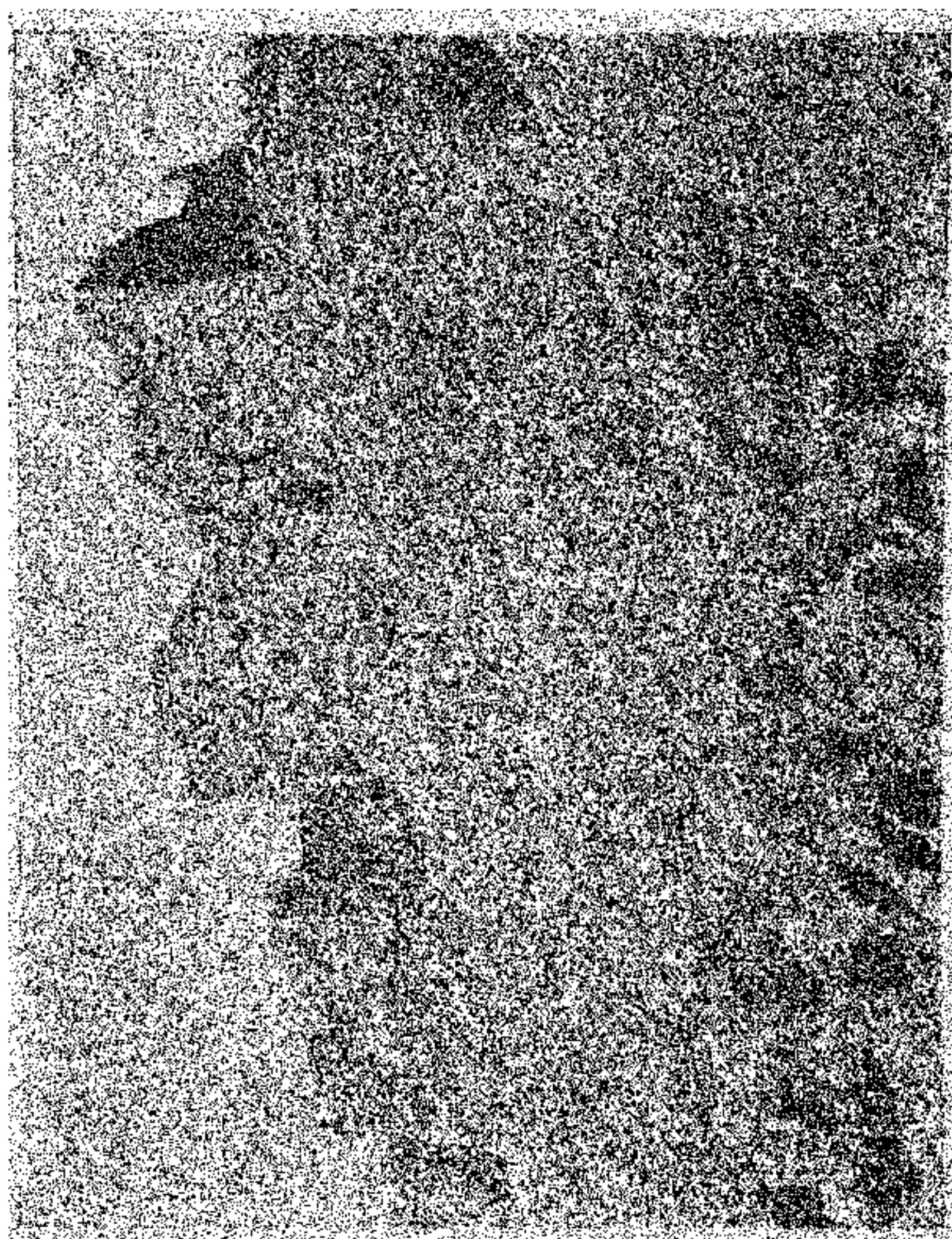
نمونه از خشتهاى كهنة قلعه ميبداست كه در نسبت بخشهاى كه در تفسير است زرد گى آن معلوم ميشود

نخست تبا بن دارد و آنهم بنظر معتبر نميآيد و آن اينست كه كوياميبدا در اصل
 موبد بوده و مرادشاه موبد فرزند قبا دست گویند قبا در اسپری بر د
 شاه موبد نام بتر غنی دچار شد سکه بزرگان از عارضش در مساندند قبا د

یزشکی همراه او کرده و او را بسفر فرستاد تا هر جا آب و هوا موافقت کند
 بمعالجه پردازد چون بسرزمین میبرد رسیدند مناخ (۱) را موافق
 دیدند و اقامت گزیدند و بهبودی حاصل شد از این رو در آبادی آن
 سرزمین گوشیده آنجا را موبدنا میدند و بعد بمرور تحریف شده میبد شد
 (انتهی) ناگفته پیداست که این سخنان با فسانه بیشتر شبیه است تا حقائق
 تاریخی فضلا از اینکه میبد در عزوبت آب و لطافت هوا امتیازی ندارد
 و تباین دیگری هم دارد با شرحی که در خصوص هفتاد در میبد در شرف
 ذکر است پس مسلم داریم این که اقوال در صحت مسلم نیستند ولی قول
 دیگری هم از تاریخ نجسته ایم که خالی ناپذیر باشد و بر سر هم بایند گوئیم
 آغاز پیدایش و وجه تسمیه میبد محمول است و همین قدر معلوم است که از
 نقاط کهنه و قدیمی یزد است که تعلقش بدوره کیانیان یا اقلا اشکانیان ثابت
 تر است تا دوره ساسانیان و هم چنین است حالت بیده و غدا که نام اصلی
 آن ده گبران بوده و وجه تسمیه آن به قدا بعد آیات خواهد شد

اما قلعه میبد که عبارت معجم را در آن ذکر کردیم (بها حسن حسین)
 و در اغلب تواریخ ذکر میزد آن هست یکی از قلاع مهمه بوده که نظیرش
 در همه ایران معدود و محدود است و جز قلعه پهلوان بادی نفت و قلعه در
 چند فرسخی مهریز که در کره بهمان استیل ساخته شده بوده و اکنون
 راههای آن طوری خراب شده که جز کوه پیمان چابک و ما هر کسی
 نتواند بد آنجا رفت و حتی آسیا در قلعه پهلوان بادی نفت بوده دیگر در حدود
 یزد چنین قلعه نیست و در سایر نقاط هم کم است استیل قلعه میبد بطوریکه
 متخصصین اروپائی گفته اند از استیلهای دوره کیانیان است بر پنج طبقه
 این قلعه ساخته شده پیچ در پیچ چهار طبقه اش بر تپه خاکی قرار دارد و طبقه
 زیرین آن اطرافهای خاکی است مانند بوم کن که در آن تپه حفر شده و

گویند تپی در بین آنها بطور اسرار آمیزی قرار داده شده که با سیلاب
یکفرسخی ارتباط دارد فقط اثر دو تعمیر در آن هست که یکدفعه آن امیر محمد
مظفر تعمیر کرده و بعد از آل مظفر تا کنون که شش قرن گذشته دیگر تعمیری
بخود ندیده هر کس بر آن قلعه فرزند خود خواهد دید میدی که امر و ز قصبه



یکی از برجهای قلعه بید که در گوشه قلعه است و نسبتاً محو ظاهر مانده است

بیش نیست در جلگه و سیخ مسطحی قرار دارد و اطرافش ویرانه‌ها نیست
حاکم از اینکه شهری بزرگ بوده و بازار هم قابل حدیث است در آغاز

مسافتها از اراضی مسطح اطراف میبد قرا و مزارعی است که نام برخی از آبادیهای باستانی آب بدین گونه است

۱- با رجین که ذکرش گذشت ۲- بفر و قریه پسته خیز ۳- فر و زآباد
میبد که ذکر شد ۴- میبد که مورد بحث بود ۵- مهر جرد که ذکرش
خواهد آمد

مزارع و قرای دیگر هم هست که متعلق بقرون اسلامی و بعضی هم خیلی
تازه است مانند رکن آباد شمس آباد بدرآباد (گویند سه برادر آنها را
ساخته اند) یخدا آب، شورک، امیرآباد جدید. محمودآباد و غیره
رجال علم و حکمت هم در آنجا بوده اند بویژه در قرون اسلامی
سلطان رشیدالدین صاحب تفسیر عالمی تحریر کرده و قاضی میر حسین فاضلی
شهر که منصب قاضی القضاة داشته و دامنه نفوذش تا صنهاجان و شیراز
ممتد بوده است تاریخ مسجد جمعه میبد که بر درش نجاری شده سنه
۸۱۳ هجری است

زارچ

از قرای مهم و معتبر در بارک نیز یکی زارچ است که بعد از میبد
کهنگی و قدمتش مسلم است؛ وجه تسمیه آنجا بزارچ و بانی قنات و آبادی
آن مجزول و زبان تاریخ در این باب ساکت است یاره چیزها در جامع مفیدی
نسبت مردم زارچ درج است که هزل بیشتر شبیه است تا جدا از سادگی
و صدیقی که مردم آنزریه نسبت داده شده اثری دیده نمیشود مثلاً میگویند
در قدیم جنگی واقع شد و شخص زارچی را بجای سرسی بار دوی دشمن
فرستاده اند آن شخص یکسر بار دورفته و فرمانده را طلبیده و گفته است
من جا سو سم آمده ام به بینم جمعیت و استعداد شما چیست خواهشمندم
زود حاجت مرا برآرید و از وضعیت خود و سپاهیان خود مستحضرم

سازید از این قبیل سخنان است که اثری از آن در مردم آنجا دیده
نمیشود

اشکذر و بلوک آن

اشکذر که يك بلوک معتبر است قریباً بزرگی است در وسط ريك
و تا شهر یزد شش فرسنگ مسافت دارد! تمام قراء و مزارع که در
بلوک اشکذر است از آبادیهای باستانی و بسی کهنه و قدیم است آثاری در
دست است که معلوم میدارد در از منه سالفه اشکذر جای معتبری بوده
و اگر شهر نبوده اقلایقیه بزرگی بوده است آثار باستانی آن غالباً بزیر
ريك پنهان شده و گاهی سر يك دیوار خرابه از زیر ريكها نمایان
میشود و باز بزیر ريك پنهان میگردد زیرا اشکذر از دو طرف محاط بتلای
ريك است و از دو طرف دیگر محد و د بصرای وسیع و بی ريك و پیوسته کار
مردم آنجا این است که از جوار تلای ريك بسمت صحرا انتقال جسته
خانهای کهنه را رها کنند و بنقاطی که ريك کمتر دارد خانه بسازند چنین
مفهوم است که ريك آنجا وصل است بر يك شتران که در راه خراسان
است و باندك بادی که بوز در یکهای انبوه در آنجا ریخته خانه هارا
پر میکند مسجد جامع اشکذر در زمان حاضر محاط بتپه های ريك است
و در بیرون آبادی واقع است معلوم میشود بطوری قریب از جای خود
انتقال یافته که مسجد در بیرون آبادی واقع شده چنانکه حاج سید محمد رضا
اما میان میگفتند چند سال پیش با هتمام ایشان مسجد معروف تعمیر شده
و باز بر اثر حمله ريك بایر و متروک گشته

اما بنای اشکذر چنانکه از نامش معلوم است از ائمه اشکانیان
است و نامش اشك آذر بوده بسبب آتشکده مهمی که از طرف اشکانیان
در آنجا برپا شده و اکنون اثری از آن نیست و شاید خرابه های آن در

در زیر ريك باشد چنانکه اهالی و سکنه آنجا بویژه پیران قدیم گفته اند که گاهی از زیر ريك دیوار منقوش بلکه اطاق نگارین در ضمن کندوکوب یا حفر چاه قنات بیرون آمده که موافق بوده است با آنچه در استیل بناهای اشکانیان نقل میکنند (۱)

هفتاد و نهم

هفتاد و نهم بضم دال مهمله تلفظ کنند در اصل هفتاد و نهم آذر به فتح ذال معجمه بوده و آن قریه ایست در بلوک میبد از قرای بسیار قدیم و کهنه و وجه تسمیه آن به هفت آذر آتشکده ایست که در آنجا ساخته شده و ده و هفت آتش پاک از هفت آتشکده مهم ایران بدینجا آورده شده و بالاخره آنجا یک جایگاه فرخ و مقدس شده بوده است برای زرتشتیان باستان و زیارتگاهی که از همه اطراف بزبارت آن آتشکده میآمده اند

اما بانی هفتاد و نهم را مورخین ما قباد پدرا نو شیروان دانسته و چنین ضبط کرده اند که، چون قباد بر قابت برادر خود دچار شد و کار بستیز و پیکار کشید لشکری بتیسفون فرستاد و خود نیز بجنگ برادر رفته در راه نذر کرد که هرگاه بر برادر خود چیره شد آتشکده بسازد که شامل هفت آتش مقدس باشد قضا را هنگامی بتیسفون رسید که سه روز از وفات برادرش گذشته بود زیرا وی بمرض طاعون دچار شده جهان را بدرود گفته بود و کار بدون پیکار فیصل یافته قباد خزان پدرا را متصرف گشت و پس از چندی از تیسفون بنارس و از آنجا بیزد آمده عازم اصفهان شد چون بمیبد رسید دید شهر و بخرابی گذاشته معماران و ایاره گیران را خواست و دستور ترمیم و تعمیر میبد داده ضمناً نذر خود را بنظر آورده قطعه زمینی در

۱ - بناهای اشکانیان غالباً شامل کعبه بر بهای اعلی و نقش و نگارهای ممتاز بوده و شاهد آن تالار اشکانیان است در شهر الحضر (تاریخ پیرنیا)

آن حدود خریداری نمود و نقشه آتشگاه را کشیده خود با صفهان رفت و پس از چندی باز آمده آتشگاه را بمیل خود ساخته دید در آنجا اقامت گزیدر سولان با طرف فرستاد تا آتش پاک از هفت آتشگاه (بلخ، فارس، اصفهان، آذربایجان، نیشابور، غزنین، تیسفون) بیاوردند و در یکی از روزهای مقدس جامعه پرستش پوشیده و آرد آتشگاه شد و سر بر خاک نهاده یزدان را ستایش و نیایش کرد و از آن پس آتشگاه هفتاد و یکم خانه کعبه را پیدا کرد و مردم دسته دسته از راههای دور بدانجا رهسپار شدند و تا این زمان هنوز هم هفتاد و یک در نزد زردشتیان مقدس است و این بود آنچه را قبلاً اشاره کردیم بر اینکه میباید خیلی قدیمتر از زمان یزدگرد بوده زیرا از عهد یزدگرد تا قباد کمتر از صد سال فاصله است و میباید که روبرو بویراننی گذاشته بوده مسلماً آبادی صد ساله نبوده بلکه شهری هزار ساله و بیشتر بوده است

توضیحاً هفتاد و یک مهمله هم ممکن است صحیح باشد زیرا آذر بادل مهمله هم استعمال شده و هم اکنون خاندانی از زردشتیان در یزد هستند که نام فامیلشان آذریان است بادل مهمله (منسوب بآذر بمعنی آتش)

عقدا

اگر چه مناسب بود که عقدا بنام بر اینکه عربی است و در دوره اسلامی بدین اسم موسوم گشته در بخش دوم ذکر شود ولی نظر باینکه اصل بنام و ساختن متعلق بقرون قبل از اسلام است در همین جا ذکر می‌کنیم و میگردیم عقدا قصبه ایست در ده فرسخی میبد و بیست فرسخی یزد که آثارهای ممتاز دارد و هوایش متمایل بگرمی است چند آنکه یکی چند نخله خرما هم در آنجا هست کوجه های تنگ و درگاههای کوتاه و خانه های محقر بحالت قدیم در آنجا باقی است مگر بعضی خانه ها که تغییر کرده در بنام عقدا بانی مخصوص سراغ نداریم

که قنات و آبادی آنها احداث کرده باشد زیرا پس از آنکه تعیین کردیم
 عقدا یا عقدا را نامی از سرهنگان بزرگ گردانرا احداث نکرده چنین بر می آید
 که آن آبادی ساخته دست یکعه از زردشتیان باشد که بالاشراك احداث
 کرده اند چنانکه از نام باستانی آن (ده گبران) هم همین معنی استنباط میشود
 اما راجع بتغییر نام ده گبران بعقد چنین منقول است که بعد از غلبه و
 نفوذ اسلام مردم ده گبران بر عقیده خود ابرام و رزیدند و بجانب اسلام
 متمایل نمیشدند و با چند تن از مسلمانانی که شريك الملك ایشان شده بودند
 پیوسته نزاع و جدال در میان داشتند تا آنکه یکی از مشایخ و علمای
 بزرگ در آن قصبه وارد شده (مردم آنجا میگویند شیخ بهاء الدین عاملی
 بوده ولی ما را عقیده است که شیخ دادا بوده زیرا شیخ بهائی در تاریخ
 دیده نهده که از آنجا عبور کرده باشد ولی شیخ دادا چند شب در عقدا
 اقامت داشته) در هر حال آن شیخ جلیل زبان به اندرز و تبلیغ گشوده
 و مردم ده گبران را بدین اسلام متمایل کرده و اختلاف را با ائتلاف مبدل
 ساخته و وحدت ملی را جاری نموده بقسمیکه در اندک زمان وصلت و پیوند
 های عدیده بین زردشتیان جدیدالاسلام و مسلمین قدیم صورت بسته و
 آنقدر در آن چندروز عقدا زدواج واقع شده که بعداً نام آن قصبه عقدا
 شده و نام ده گبران متروک گشته

اردکان

باز هم باید گفت مناسبت و ترتیب تاریخی اقتضاء داشت که نام
 اردکان را در بخش دوم ذکر کنیم زیرا در قرنهای باستانی و ادوار پیش
 از اسلام عنوانی برای اردکان در کتب تاریخ دیده نمیشود متصور است
 که اردکان پیش از اسلام یا وجود نداشته یا جای مهمی نبوده ولی نظر باینکه
 اردکان در عرض میبد و عقداست از حیث موقعیت و همراهی مقدم بر

آنهاست از حیث آبادی و مدنیّت لهذا در همین جا در ردیف قری و قصبات بلوک ذکری از آن نموده میگذریم

اردکان قصبه بزرگی است در غرب یزد و فرسخی میبند نخستین باری که ذکر آن در تاریخ دیده میشود در قرن هفتم اسلامی در طی مسافرت و عبور شیخ داد از آن حد و داست که نامی از اردکان و خانقاه ساختن شیخ در آن مذکور است و بعنوان اینکه از توابع میبداست معنون شده اما در زمان حاضر میبدا را از توابع اردکان گویند زیرا متدرجا هر چه از شتون میبدا کاسته بر مراتب اردکان افزوده و اکنون همه ادارات دولتی در آنجا واقع است و اهالی میبدا و اشکذر و سایر نقاط بلوک باید امور خود را بدانجا مرجوع دارند و چون سر راه اصفهان و تهران و از این سو یزد و کرمان است چیزی نمانده که نام شهر بر آن صادق آید چه اگر در مزارع و باغات و دشتهای نیکه بیرون دروازه اردکان است ساختمانهای بشود و متدرجاً فواصل را بهم پیوندند خود شهری بزرگ خواهد شد مخصوصاً پس از تأسیس سلطنت پهلوی که وسائط نقلیه تکمیل شده و در اردکان کاراژها تأسیس شده و باغ ملی در بیرون قصبه تشکیل گشته بر آبروی اردکان افزوده و هرگاه تا پنجاه سال بهمین رویه چند سال گذشته پیشرفت نماید بی شبهه در مدتی کمتر از یک قرن نام شهر بخود خواهد گرفت در اردکان یک سلسله از فضلاء در این دو قرن اخیر عرض اندام کرده اند که نام آنجا را پیش از پیش رونق داده اند مانند امیر محمد صالح اردکانی جدا علای میر محمد علی مدرس یزدی که از مشاهیر فضلاء بوده و هم چنین در سنین اخیر ما نند آقای اردکانی که ذکرش بیاید و همچون حاج شیخ علی اصغر مجد العلماء صاحب کتاب هدیه المهدویه فرزند ارشدش حاج شیخ محمود فرساده است که هم اکنون در شهر یزد مرجع امور و سردفتر اسناد رسمی و نیز رئیس انجمن ادبی است و هکذا صدر الفضلاء که در صدر فضلاء واقع است موسوم بحاج شیخ مهدی افندی